

شکارِ گرگِ سفید

ده سال تعقیب و گریز بن لادن؛ از یازده سپتامبر تا ایست آباد

پیتر ال برگن

ترجمه‌ی ایمان حبیبی



بیتاب

برگن، پیتر ال. ۱۹۶۲ - Bergen, Peter L.	سرشناسه
شکار گرگ سفید / پیتر ال برگن : ترجمه‌ی ایمان حبیبی.	عنوان و نام پدیدآورنده
تهران: میلکان، ۱۳۹۳.	مشخصات نشر
۳۷۲ ص.	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۰۰-۷۴۴۳-۹۷-۲	شابک
فیفا	فهرست‌نویسی
The Manhunt: Ten-Year Search for Bin Laden from 11/9 to Abbottabad	یادداشت
عنوان اصلی	یادداشت
بن لادن، اسامه، ۱۹۵۷ - ۲۰۱۱ م. -- سال‌های پایانی عمر	موضوع
حبیبی، ایمان، مترجم	شناسه‌ی افزوده
HV-۶۴۳ ۱۳۹۳ ب۹/ب۹۴۳/	رده بندی کنگره
۳۲۵۱۶۰۹۲/۳۶۳	رده بندی دیویی
۳۷۴۹۱۱۸	شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی

شکارِ گرگِ سفید

ده سال تعقیب و گریز بن لادن؛ از یازده سپتامبر تا ابیت آباد

پیتر ال برگن

ترجمه‌ی ایمان حبیبی

ویراسته‌ی شیرین سادات صفوی

مدیر هنری: طاهّا ذاکر

طراح گرافیک: استودیو تهران، سهیل حسینی

صفحه‌آرایی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب میلکان

لینوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

چاپ اول، ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۴۳-۹۷-۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان



انتشارات میلکان: تهران، خیابان آزادی، خیابان نوفل‌لوح، پلاک ۶۵، واحد ۴

۶۶۴۲۰۹۹۸

www.milkan.ir

info@milkan.ir

یادداشت مترجم

همه بن لادن را یک ابرانسان تصور می‌کنیم، تروریستی مخوف که گویی مرگ نیز از او هراسان است. کسی که می‌تواند ضربه‌ای بزرگ به ایالات متحده بزند، سپس سال‌ها به حیات سیاسی خود ادامه دهد بدون این که دستگیر و در دام امریکایی‌ها گرفتار شود. او امپراتوری تروریستی عظیمی را بنا نهاد که پایه‌های محکم‌ش در برخی کشورهای خاورمیانه استوار شده بود. تصور اولیه‌ی ما از او این است که زندگی او آلوده به خون بود و لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌اش به کشتن انسان‌های بی‌گناه می‌گذشت. البته نمی‌توان گفت که چنین تصویری غلط است، ولی من نیز قبل از مطالعه‌ی این کتاب نمی‌دانستم که چنین تروریست خونخواری می‌تواند پدری مهربان نیز باشد و آغوش همیشه برای فرزندان‌ش باز باشد. مردی که رفتار خویش با همسرانش باعث شده بود آن‌ها چنان شیفته‌ی او باشند که حتا در زمان دستگیری نیز حاضر نشدند محل اختفای رهبر القاعده را لو دهند. این کتاب سرشار از رازگشایی از زندگی مرد سحرآلود القاعده است و بعد از خواندن این کتاب، قطعاً تصورات شما از او عوض خواهد شد و دیگر او را ابرانسان نخواهید پنداشت. مرگی که گویی از او هراسان شده بود به بدترین شکل

ممکن از او انتقام گرفت. مرگی مهیب و دهشتناک که جذبه و هیبت او را به کلی از بین برد. او از صفحه‌ی روزگار پاک شد، گویی که هرگز وجود نداشته است.

www.ketab.ir

یادداشت نویسنده

اولین بار اسامه بن لادن را در تاریکی نیمه شبی از شب‌های مارس ۱۹۹۷ در کلبه‌ای کاهگلی واقع در کوهستان‌های شرق افغانستان ملاقات کردم. برای ضبط اولین مصاحبه‌ی او با شبکه‌ی سی‌ان‌ان به آن جا رفته بودم. برخلاف انتظارم بن لادن سعی نمی‌کرد خود را یک انقلابی بزرگ نشان دهد، بلکه خود را روحانی کوچک می‌نامید. علی‌رغم ملایمت و اعتدالی که در چهره داشت، کلماتش از کینه و خصومت عمیقش با ایالات متحده پرده برمی‌داشتند. بن لادن با اعلان جنگ به ایالات متحده مقابل دوربین ما را غافل‌گیر کرد. این اولین مرتبه‌ای بود که چنین رفتاری را در برابر دیدگان مخاطبان غربی بروز می‌داد. البته تحقق این هشدار تا چهار سال بعد، یعنی یازده سپتامبر، طول کشید.

از طرفی، من از آن زمان تا کنون مشغول آماده‌کردن این کتاب بودم. علی‌رغم این که تعیین زمان دقیق دستگیری یا مرگ بن لادن نشدنی بود، به هر حال حدس می‌زدم که او در نهایت به دام خواهد افتاد. کتابی که در مقابل دارید شرح ماوقع به دام افتادن اوست. از زمان کشته شدن بن لادن، سه مرتبه به پاکستان سفر کردم. در آخرین سفرم، مدتی طولانی را در ابیت‌آباد، جایی که او سال‌های آخر حیاتش را گذارند، سپری کردم. اولین خارجی‌ای بودم که مجوز ورود پیدا کردم، زیرا ارتش پاکستان بر همه‌ی رفت‌وآمدها نظارت داشت. دو هفته پس از بازدید من از آن جا، یعنی در انتهای فوریه ۲۰۱۲، این مجموعه تخریب شد.

بازدیدم از آن مخفی‌گاه باعث شد تا در مورد چربایی ناشناخته ماندن بن‌لادن و خانواده‌اش در طی سال‌ها و همچنین حملات «یگان ویژه‌ی نیروی دریایی ایالات متحده»^۲ که منجر به کشته شدن بن‌لادن شدند، اطلاعات بیشتری کسب کنم. من در اتاقی ایستادم که بن‌لادن شش سال از عمرش را در آن گذراند و در نهایت همان‌جا نیز کشته شد. علاوه بر این، با چند تن از مقامات نظامی و امنیتی پاکستان نیز صحبت کردم؛ کسانی که روی پرونده‌ی حملات یگان ویژه‌ی نیروی دریایی کار می‌کردند و همچنین کسانی که از همسران و فرزندان بن‌لادن که در آن مخفی‌گاه زندگی می‌کردند بازجویی کرده بودند.

در ایالات متحده نیز من تقریباً با تمام مقامات ارشد در کاخ سفید، وزارت دفاع، سازمان سیا، وزارت امور خارجه، مرکز ضدتروریسم ملی و دفتر مدیر خبرگیری جاسوسی نظامی مصاحبه کردم؛ این اشخاص مسئول ارزیابی اطلاعات موجود در مورد بن‌لادن، شنجش راهکارهای ممکن برای کشف محل اختفای او و سرپرستی اجرای حملات بودند. نام‌های بسیاری از این مقامات به‌صورت مستقیم در کتاب آورده شده، اما از ذکر برخی اسامی به‌دلیل حساسیت شغلی و مأموریتی آن فرد اجتناب شده است. در مواردی که اجازه نداشتم نام افسران سازمان سیا را فاش کنم، از اسامی مستعار استفاده کردم (هیچ‌کس، از جمله خودم، تا به حال با افسران یگان ویژه‌ی نیروی دریایی ایالات متحده مصاحبه نکرده است). یگان ویژه‌ی نیروی دریایی حدود شش هزار سند را در مخفی‌گاه بن‌لادن در ابیت‌آباد کشف کرد. در کاخ سفید به من اجازه داده شد که به برخی از اسناد غیرمحرمانه دسترسی داشته باشم.

وب‌سایت افشاگر و یکی‌لیکس^۳ نیز یکی از دیگر منابع مفید من برای دستیابی به اطلاعات بود. با استفاده از اسناد افشاشده در این سایت و دستیابی به اسناد محرمانه در مورد گوانتانامو^۴، توانستم نقشه‌ی تحرکات بن‌لادن پس از یازده سپتامبر را ترسیم کرده، دریابم چگونه توجه مقامات سیا به قاصدی معطوف شد که آن‌ها را به خانه‌ی رهبر القاعده رساند. محرمانه بودن اسناد دولتی ایالات متحده نمی‌تواند درست بودن آن‌ها را تضمین کند و بنابراین من تصمیم گرفتم که صحت آن‌ها را به‌وسیله‌ی مقایسه با اسناد و منابع دیگر بررسی کنم.

مصاحبه‌های اضافی با افسران سابق سیا و افسران نظامی ایالات متحده که در سال‌های پس از یازده سپتامبر برای یافتن بن‌لادن تلاش می‌کردند و سفرهای متعدد به

افغانستان برای یافتن ردپای به جامانده از بن لادن در تورابورا که در زمستان سال ۲۰۰۱ توانسته بود از چنگ نیروهای ایالات متحده به آنجا بگریزد تکمله‌ی مطالب ذکرشده در این کتاب است.

من اولین مرتبه با بن لادن در سال ۱۹۹۷ در حوالی تورابورا در شهر جلال‌آباد افغانستان ملاقات کردم. همان منطقه‌ای که او چهار سال بعد، یعنی چند هفته پس از حادثه‌ی یازده سپتامبر، در آنجا از چنگ نیروهای ویژه‌ی ایالات متحده گریخت و به یکی از مشهورترین و سرسخت‌ترین مجرمان تحت تعقیب جهان بدل گشت. یک دهه بعد، در شب یکم ماه می ۲۰۱۱، هلی‌کوپترها در واپسین تلاش‌های ایالات متحده جهت یافتن بن لادن، از پایگاه هوایی جلال‌آباد به پرواز درآمدند. وقتی اوج گرفتند، افسران یگان ویژه‌ی نیروی دریایی، با استفاده از عینک‌های دیددرشب خود، کوهستان تورابورا را زیر نظر داشتند؛ کوهستانی که حدوداً پنجاه کیلومتر به سمت جنوب امتداد داشت و بلندترین قله‌اش نیز بیش از چهار هزار و دویست متر ارتفاع داشت. این‌جا آخرین نقطه‌ای بود که نیروهای عملیات ویژه‌ی ایالات متحده توانسته بودند بن لادن را ببینند. این بار آن‌ها هم قسم شده بودند که به هر قیمتی او را دستگیر کنند.

مقدمه: بازنشستگی راحت

آنجا محل اختلافی فوق العاده‌ای بود. در امتداد تپه‌های سرسبز و کوهستان‌های متراکمی که ایبت‌آباد را محاصره کرده‌اند، خانه‌های زیبا و ساده‌ای ساخته شده که به سوئیس^۵ یا شاید باواریا^۶ شباهت فراوان دارند. این شهر پاکستانی با پنج هزار نفر جمعیت در ارتفاع حدوداً هزار و دویست متری از سطح دریا و در دامنه‌ی کوهپایه‌ی هیمالیا^۷ رشته‌کوهی که امتدادش تا مرزهای چین می‌رسد قرار دارد. جیمز آبت^۸، افسر انگلیسی که در مناقشه‌های بریتانیا و روسیه در آسیای مرکزی شرکت داشت، اما فرد تأثیرگذار و مهمی نبود، این شهر را در سال ۱۸۵۳ بنیان نهاد. علی‌رغم این که او شایسته‌ی حکومت بر این شهر نبود، ساکنان ایبت‌آباد سرگرد آبت را دوست داشتند. آبت هنگامی که قصد داشت این شهر را ترک کند، شعری برای آن سرود که بدین شرح است:

به‌خاطر دارم روزی را که اولین حضورم در این شهر بود
و شمیم هوای مطبوع ایبت‌آباد که هنوز در مشامم جاری است...
من با تمام قلبم با تو خداحافظی می‌کنم.
خاطرات تو هرگز از ذهن من پاک نخواهند شد.

بقایای تاریخ استعماری ایبت‌آباد را می‌توان در کلیسای لوقا^۹، که گویی مستقیماً از ساسکس^{۱۰} به این‌جا منتقل شده و ساختمان‌های کوتاهی به‌سبک قرن نوزدهم که در امتداد جاده ساخته شده‌اند و زمانی خانه‌ی پیشکاران فرمانروا بوده‌اند مشاهده کرد.

ابیت آباد اکنون به «شهر مدرسه‌ها» شهره است و تعدادی از بهترین مدرسه‌های پیش‌دانشگاهی و دانشکده‌های نظامی برجسته‌ی کشور پاکستان در این شهر واقع شده‌اند. نیروهای ویژه‌ی ایالات متحده از سال ۲۰۰۸ در این شهر مستقر شده، به آموزش سربازان جدید می‌پردازند.

به‌علت داشتن تابستان‌های نسبتاً خنک و میزان پایین جرم، تعدادی از افسران بازنشسته‌ی ارتش و کارمندان دولتی این شهر را برای زندگی برگزیده‌اند. فصل تعطیلات در ماه ژوئن آغاز می‌شود، زمانی که خانواده‌ها از مناطق گرم به این‌جا سفر می‌کنند تا از نسیم مطبوع کوهستان‌های آن لذت ببرند. گلف‌بازان نیز می‌توانند در یکی از بهترین زمین‌های گلف کشور به رقابت بپردازند. اقلیم این شهر قابل‌قیاس با دیگر شهرهای متراکم، پرجمعیت و دودگرفته‌ی پاکستان نیست.

علی‌رغم گم‌نامی نسبی ابیت آباد، خارجی‌ها به‌خوبی با آن آشنا هستند. ماجراجویان غربی در حال عبور از شاهراه قره‌قوروم^۱، معمولاً به‌منظور گردشی کوتاه یا تهیه‌ی مایحتاج خود در این شهر توقف می‌کنند. شاهراه قره‌قوروم از ابیت آباد می‌گذرد و از شمال به سمت چین، پانصد کیلومتر دورتر، امتداد می‌یابد و علاوه بر این، پناهندگان سیاسی ثروتمند افغان که از عدم ثبات در کشور به ستوه آمده‌اند در این شهر اردوگاه‌های بزرگی ساخته‌اند تا امنیت زنان و فرزندان‌شان را تأمین کنند.

شاید محیط آرام و راحت ابیت آباد بود که بن‌لادن را پس از گذشت پنج سال از فتح‌الفتوحش در یازده سپتامبر، به بازنشستگی مجاب کرد. این یکی از آخرین نقاط پاکستان بود که احتمال می‌دادند بن‌لادن آن‌جا زندگی کند؛ زیرا این شهر از مناطق قبیله‌نشین که اغلب شاهدان گمان می‌کردند او بین آن‌ها مخفی شده فاصله‌ی زیادی داشت. البته این فاصله آن‌قدر زیاد نبود که او نتواند با افسران کلیدی‌اش ارتباط برقرار کند؛ زیرا اغلب این افسران در آن مناطق زندگی می‌کردند. این شهر همچنین به قسمت پاکستانی‌نشین کشمیر نزدیک است و وجود گروه‌های جنگ‌طلب کشمیری متحد با بن‌لادن موجبات آرامش خاطر او را فراهم می‌کرد.

با رسیدن بهار سال ۲۰۱۱، ششمین سال اختفای بن‌لادن در شهر بلال^۲ - شهری در همسایگی ابیت آباد- نیز فرارسید. بلال شهر پرزرق‌وبرقی نبود، اما خانه‌های سفیدرنگ و ایوان‌دار آن و مغازه‌هایی کوچکی که میوه و سبزیجات می‌فروختند آن‌را به شهری مناسب برای زندگی بدل می‌کرد.

هفت سال قبل، مردی که بن لادن زندگی خود را به او واگذار کرده بود کسی که با نام مستعار ابوالاحمد الکویتی^{۱۲} شناخته می شد چند قطعه زمین کشاورزی را در حاشیه شهر بلال خرید. الکویتی این زمین ها را طی چهار معامله در سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ و مجموعاً با پرداخت پنجاه هزار دلار خریداری کرد. اغلب این زمین ها از پزشکی بومی به نام قاضی محفوظ الحق خریداری شده بود. محفوظ الحق، الکویتی را مردی متواضع، باحیا و ساده توصیف می کند که به زبان پشتو تکلم می کرد و لباس سنتی پشتو نیز به تن داشت و ادعا کرده بود این زمین ها را برای عمویش می خرد. الکویتی معماری از شرکت پیوند مدرن^{۱۳}، شرکتی در ابیت آباد که به صورت خانوادگی اداره می شد، استخدام کرد تا خانه ای مناسبی برای اقامت خانواده ای پرجمعیت طراحی کند. مشخصات درخواستی برای ساختمان کاملاً معمولی بودند: دو طبقه با چهار اتاق خواب در هر کدام و یک حمام در هر طبقه. جنید یونس، مالک شرکت پیوند مدرن، می گوید: «حتایکی از کارآموزان نیز از عهده ای این طراحی برمی آمد.» شرکت معماری نقشه ی خانه را به اداره ی نقشه کشی محلی تسلیم کرد و پروانه ی ساخت در موقع مقرر صادر گردید.

در سال ۲۰۰۵، فرآیند ساخت خانه ی بن لادن در زمین هایی که قبلاً برای کشاورزی استفاده می شدند آغاز گشت. بومیان تخمین می زدند ساختن چنین خانه ی بزرگی حداقل صدها هزار دلار هزینه دربر خواهد داشت. در خلال ساخت، طبقه ی سوم نیز به نقشه اضافه شد. برای این قسمت اضافه اجازه ی رسمی اخذ نشده بود، البته این مسئله در کشوری که پرداخت مالیات در آن امری احمقانه به شمار می آمد چندان تعجب برانگیز نیست. اما علت دیگری نیز وجود داشت که باعث می شد این بخش ساختمان تا جای ممکن مخفی نگاه داشته شود. این طبقه ی غیرمجاز برای بن لادن و جدیدترین و جوان ترین همسرش، زن سرزنده و جوان یمنی به نام امل، ساخته می شد. طبقه ی سوم که مخصوص بن لادن و همسر جوانش امل ساخته شده بود با دیگر طبقات تفاوت اندکی داشت. برخلاف دیگر طبقات، فقط در یکی از ضلع هایش پنجره وجود داشت که شیشه ی آن ها نیز کاملاً مات و غیرشفاف بود. چهار تا از پنج پنجره ی موجود فقط شکافی بودند که اندکی بالاتر از چشمان فردی ایستاده قرار داشتند. ایوانی کوچک در مقابل این طبقه وجود داشت که با دیواری دومتیری پوشانده شده بود تا از دید اغیار محفوظ بماند.

بن‌لادن که طبق عادت در خانه ردای یک‌تکه‌ی سفیدرنگ و جلیقه‌ای تیره می‌پوشید و عمامه‌ای بر سر می‌گذاشت، در طول پنج سالی که آن‌جا زندگی می‌کرد، به‌ندرت طبقات دوم و سوم خانه را ترک می‌کرد. او فقط گاهی اوقات برای قدم‌زدن در باغ مخصوص سبزی‌کاری از خانه خارج می‌شد. قسمتی از باغ نیز با روپوش مخصوص مهمات جنگی پوشانده شده بود، به‌طوری که قدرتمندترین ماهواره‌های امریکایی نیز توان کشف محتویات زیر آن را نداشتند.

این شیوه‌ی زندگی برای بن‌لادن محدودیتی تحمل‌ناشدنی بود؛ زیرا او عادت داشت هر روز حدود شصت کیلومتر را بدون توقف سوارکاری کرده، مهارت‌های خود را تقویت کند و علاوه بر این، هنگامی که در کوهستان تورابورا زندگی می‌کرد، روزانه با پسرانش راهپیمایی‌های طولانی مدت می‌کرد که گاه تا دوازده ساعت طول می‌کشید. بن‌لادن همچنین به بازی فوتبال علاقه‌مند بود و در والیبال نیز مهارت خوبی داشت. پیش از سقوط طالبان، او همسران متعدد و فرزندان را به دشت‌های پهناور جنوب افغانستان می‌برد تا به آن‌ها تیراندازی بیاموزد؛ چراکه گویا می‌دانست زندگی آنان طوری پیش خواهد رفت که برخورداری از چنین مهارت‌هایی الزامی می‌شود.

اکنون بن‌لادن در زندانی که خودش در ایست‌آباد ساخته بود زندگی می‌کرد. اما این زندگی منافعی نیز داشت. یکی از آن‌ها این بود که از خطر پهبادهای ایالات متحده که به‌تدریج یاران قدیمی او را از بین می‌بردند، فاصله‌ی زیادی داشت و دیگر این که علی‌رغم تصور کافران امریکایی، او در غاری نمناک و تاریک پنهان نشده بود. همچنین علی‌رغم گزارش‌های متعدد دشمن، به بیماری کلیوی نیز مبتلا نبود. درواقع، او کاملاً سالم بود و فقط به‌خاطر نزدیک شدن به پنجاه‌سالگی، بدنش دیگر نیرو و طراوت گذشته را نداشت و تحلیل رفته بود. آن‌چه برای او اهمیت زیادی داشت این بود که در کنار سه همسر و فرزندان و نوه‌هایش زندگی می‌کند.

همسر اول بن‌لادن، دخترعموی سوری زیبا و بلندبالایش که نجوا نام داشت، در میان آنان حضور نداشت. آن‌ها در سال ۱۹۷۴ ازدواج کردند، وقتی که بن‌لادن هفده‌ساله و نجوا پانزده‌ساله بود. این زن در جهاد بن‌لادن در دهه‌ی هشتاد میلادی در افغانستان و پاکستان و بعد در دهه‌ی نود میلادی در سودان و بار دیگر در افغانستان وفادارانه پشتیبان شوهرش بود. اما پس از پنج سال زندگی در سایه‌ی ترسناک و شوم طالبان، نجوا دیگر تحملش تمام شد. در تابستان سال ۲۰۰۱، او پایش را در یک کفش کرد که می‌خواهد

به سوریه برود و با عشیره‌اش دیدار تازه کند. او یازده فرزند برای بن‌لادن به دنیا آورده و سه دهه از عمرش را در کنارش گذرانده بود که بخش اعظمی از آن در تبعید و مشقت می‌گذشت؛ بنابراین بن‌لادن با این درخواست موافقت کرد؛ ولی به او اجازه داد که فقط سه تا از فرزندان مجردشان را با خود به سوریه ببرد و تأکید کرد که ایمان، دختر یازده‌ساله‌شان و لادین، پسر هفت‌ساله‌شان، باید پیش پدر بمانند.

بن‌لادن حاکم مطلق خانه‌اش بود و نجوا نمی‌توانست با این تصمیم مخالفت کند. وقتی نجوا در حال ترک افغانستان بود، بن‌لادن که می‌پنداشت ممکن است فرصت دیدار دوباره فراهم نشود به او گفت: «من هرگز تو را طلاق نخواهم داد. اگر جایی شنیدی که می‌گویند من تو را طلاق داده‌ام، بدان صحت ندارد.» نجوا در تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ افغانستان را ترک کرد. در همان روز مزدوران بن‌لادن احمدشاه مسعود، رهبر نیروهای معذود افغان را که همچنان با طالبان مبارزه می‌کردند، به قتل رساندند و چهل‌وهشت ساعت بعد نیز به واشنگتن و نیویورک حمله کردند. شاید بن‌لادن می‌دانست که نجوای لطیف و مهربان که مدت‌ها قبل از جهاد بن‌لادن با او ازدواج کرده بود نمی‌تواند تبعات حمله به امریکا را تحمل کند.

بعد از گذشت یک دهه از یازده سپتامبر، او از زندگی در کنار سه همسر دیگرش که در کنار او در ابیت‌آباد زندگی می‌کردند، خشنود و راضی بود. جوان‌ترین آن‌ها اصل، بیست‌ونه‌ساله و پیرترین‌شان، خیریه، شصت‌ودو ساله بودند. خیریه از جمله زنان قدیمی بن‌لادن بود که پس از نه سال غیبت، دوباره به زندگی او وارد شده بود.

بن‌لادن در سال ۱۹۸۵ با خیریه ازدواج کرد؛ در آن زمان بن‌لادن بیست‌وهشت سال و خیریه سی‌وپنج سال داشتند، ازدواجی که با توجه به سنت‌های عربستان سعودی کاملاً غیرمعمول بود. انگیزه‌ی بن‌لادن برای ازدواج با خیریه تا حدودی مذهبی بود. او اعتقاد داشت که ازدواج کردن با یک «پیردختر» موجبات رحمت خداوند را فراهم می‌کند، زیرا اگر آنان نیز فرزندان به دنیا بیاورند، جمعیت مسلمانان جهان مضاعف خواهد شد. پیش از ازدواج، خیریه شغل مستقلی داشت و معلم کودکان کرولال بود. او مدرک دکتر داشت و از خانواده‌ی ثروتمند و برجسته‌ای بود که ادعا می‌کردند از نوادگان حضرت محمد هستند. علت تمایل خیریه برای ازدواج با بن‌لادن این بود که می‌پنداشت با مردی ازدواج می‌کند که مجاهدی راستین است، کسی که داستان دل‌آوری‌ها و

پیروزی‌هایش در برابر شوروی در جنگ افغانستان در میانه‌ی دهه‌ی هشتاد میلادی در عربستان سعودی توجه زیادی را به خود معطوف کرده بود.

چهار سال پس از ازدواج، او پسری به دنیا آورد که بن‌لادن نامش را حمزه نهاد. خیریه را از این پس «ام‌حمزه» می‌نامیدند.

از آن‌جا که سقوط طالبان در پاییز سال ۲۰۰۱ بسیار محتمل به نظر می‌رسید، خیریه به‌همراه فرزندش حمزه و فرزندان دیگر زنان بن‌لادن به ایران فرار کرد. آن‌ها سال‌های متمادی در نوعی حبس خانگی در تهران، پایتخت ایران، زندگی کردند. وضعیت‌شان چندان بفرنج نبود؛ زیرا آن‌ها می‌توانستند گاهی تحت‌الحفظ به خرید بروند. بچه‌ها نیز با بازی‌های کامپیوتری سرگرم شده، گاهی نیز به استخر برده می‌شدند؛ ولی با این حال آن‌ها اسیر و زندانی بودند. حکومت ایران هنگام مذاکرات صلح با ایالات متحده از خانواده‌ی بن‌لادن به‌عنوان عامل کمک‌کننده برای عقد قرارداد یا دست‌یابی به شرایط خوب استفاده می‌کرد.

با وجود این، القاعده در اواخر سال ۲۰۰۸ حشمت‌الله عطارزاده نیای، دیپلمات ایرانی، را ربود. پس از یک سال اسارت، دیپلمات ایرانی در بهار سال ۲۰۱۰ آزاد شد و به کشورش بازگشت. این بخشی از معامله‌ای بود که طی آن خانواده‌ی بن‌لادن از حبس خانگی در ایران رهایی پیدا می‌کردند.

در تابستان آتشین سال ۲۰۱۰، خیریه که اکنون در آستانه‌ی شصت‌سالگی بود توانست از غرب ایران به وزیرستان شمالی برود؛ منطقه‌ای طایفه‌ای در پاکستان که دو هزار و چهارصد کیلومتر با تهران فاصله دارد. این سفر سخت از طریق رشته‌کوه‌های سر به فلک کشیده و خشن‌ترین بیابان‌ها به سرانجام رسید. سپس او به ابیت‌آباد سفر کرد تا پس از حدود یک دهه با شوهرش دیدار تازه کند. یگانه نگرانی او این بود که حمزه فرزندش را در مناطق طایفه‌ای پاکستان که خانه‌ی بسیاری از رهبران القاعده در آن‌جا قرار داشت تنها گذاشته بود.

از دیگر همسران ارشد بن‌لادن در این خانه می‌توان از سیهام بن عبدالله بن حسین نام برد. او پنجاه و پنج ساله بود و مانند خیریه، بزرگ‌ترین همسر بن‌لادن، از خانواده‌های عربستانی برجسته بود که ادعا می‌کردند نوادگان پیامبر هستند. خالد، اولین فرزند سیهام که بیست‌وسه سال داشت، نیز در کنار پدر و مادرش در ابیت‌آباد زندگی می‌کرد.

زمانی که بن لادن در میانه‌ی دهه هشتاد سیهام را از خانواده‌اش خواستگاری کرد، سیهام در مدینه در رشته‌ی مطالعات دینی در دانشگاه سلطان عبدالعزیز در حال تحصیل بود. یکی از شرط‌های قبول پیشنهاد ازدواج این بود که او بتواند تحصیلاتش را به اتمام برساند، پیشنهادی که بن لادن با اکراه آنرا پذیرفت. والدین سیهام با این وصلت مخالف بودند، زیرا بن لادن چند زن دیگر هم داشت؛ اما سیهام تصمیمش را برای ازدواج گرفته بود، زیرا باور محکمی به جهاد بن لادن و مبارزه‌ی او با شوروی داشت. پس از ازدواج آن‌ها، بن لادن در حال تبدیل شدن به مجاهدی بزرگ بود. سیهام فریفته‌ی این مجاهدت‌ها شده بود، زیرا وقتی که بن لادن جواهری را به رسم کابین عروس به او هدیه کرد، او آنرا به جهاد افغانستان بخشید.

سیهام توانست مدرک لیسانس خود را از دانشگاه مدینه اخذ کند و بعدها زمانی که در میانه‌ی دهه‌ی نود میلادی با بن لادن در سودان زندگی می‌کرد موفق به اخذ مدرک دکترای در رشته‌ی دستور زبان قرآنی شد. از آن‌جا که او در فن شاعری و نویسندگی تبحر داشت، اغلب اوقات نوشته‌های بن لادن را ویرایش می‌کرد. پذیرش همراه با اکراه بن لادن برای تحصیل او در دانشگاه باعث شد سیهام پایان‌نامه‌اش را به فرزندانش تقدیم کند، نه به بن لادن. برادران سیهام می‌گفتند گویی او به بن لادن «زن‌جیر» شده بود، که علت آن عشق شدیدش به فرزندانش بود.

زندگی بن لادن با همسر چهارم که در میانه‌ی دهه‌ی نود میلادی در سودان با او ازدواج کرد با یکی از قوانین جاری و مورد قبول اسلام خاتمه یافت. یکی از همسران ارشد او زنی عربستانی به نام خدیجه بود که در شهر خارطوم، پایتخت سودان، با بن لادن آشنا شده بود. این زن به او گفت که به جهاد علاقه‌ای ندارد و مایل نیست در تبعید و فقری که این پسر میلیونر به تازگی با آن خو گرفته بود زندگی کند و به این علت درخواست طلاق کرد. بن لادن نیز درخواست او را پذیرفت و سعی کرد از آن پس درباره‌ی ویژگی‌های زن موردنظرش بیشتر فکر کند.

روحانی‌ای یمنی که مقدمات ازدواج تازه‌ی بن لادن را فراهم کرده بود به او گفت: «همسرت باید مذهبی باشد... و به اندازه‌ی کافی جوان باشد تا به دیگر زنان شیخ حسادت نرزد.» این روحانی به بن لادن گفت که کسی را می‌شناسد که برای او مناسب است. او زنی متقی است و در خانواده‌ای فروتن و افتاده زندگی کرده است و به این خاطر می‌تواند مشقت‌های زندگی رهبر گروهی چون القاعده را تحمل کند. مرد

روحانی گفت: «و این زن اعتقاد دارد که زن مطیع و فرمان‌بردار شوهر قطعاً در بهشت وارد می‌شود.» نام او امل احمد الساده بود.

بن‌لادن در سال ۱۹۹۹ فرستاده‌ای را به شهر دورافتاده‌ی اب^۱، شهری کوچک در فاصله‌ی صد کیلومتری جنوب پایتخت یمن، اعزام کرد تا با مادر امل صحبت کند. ابتدا این‌طور وانمود شد که این پیشنهاد ازدواج را تاجری از اهالی ایالت حضرموت^۲ در یمن ارائه کرده است. بخشی از این ادعا حقیقت داشت؛ زیرا خانواده‌ی بن‌لادن صاحب یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های ساخت‌وساز در خاورمیانه بودند. نکته‌ی مهم این بود که نطفه‌ی این شرکت در شهر حضرموت بسته شده بود. با ادامه‌ی مذاکرات در مورد ازدواج، فرستاده‌ی بن‌لادن به خانواده‌ی عروس گفت که خواستگار دخترشان اسامه بن‌لادن است. این نام برای آن‌ها آشنا نبود، زیرا القاعده و بن‌لادن هنوز عملیاتی را که باعث شهرت آن‌ها در یمن شد انجام ندادند؛ گروه تروریستی القاعده یک سال بعد سعی کرد تا جنگی امریکایی کول را، هنگامی که از ساحل یمن می‌گذشت، غرق کند.

امل، نوجوانی زیبا، رنگ‌پریده، که موهایی به سیاهی شب داشت ولی کاملاً بی‌سواد بود، سرانجام برای ازدواج با جناب بن‌لادن پرمزوراز رضایت داد. بن‌لادن یکی از افراد معتمدش را از افغانستان به آن‌جا فرستاد تا پنج هزار دلار کابین عروس را پرداخت کند؛ مبلغی که بخشی از آن برای خرید جواهرات امل و لباس‌های جشن صرف شد. پسرعموی امل بعدها به یاد می‌آورد: «ما با ازدواج امل موافقت کردیم، زیرا می‌دانستیم بن‌لادن مسلمانی خوب و پرهیزگار است، اما چیز بیشتری در موردش نمی‌دانستیم.»

در سال ۲۰۰۰، عروس جوان همراه با برخی از مردان طایفه‌اش راهی سفری طولانی از یمن به مقصد قندهار در جنوب افغانستان، محل زندگی بن‌لادن، شد. بن‌لادن جشن عروسی باشکوهی برگزار کرد؛ البته این جشن کاملاً مردانه بود. در این جشن ترانه‌های محلی خوانده شد، گوسفندانی برای ضیافت عروسی ذبح شدند و تیرهای هوایی پی‌درپی به‌نشانه‌ی شادی به هوا شلیک شد. زنان نیز جشنی برپا کردند که در مقایسه با مهمانی مردان محدودتر بود.

ابتدا، دیگر زنان بن‌لادن به همسر جدید او که تقریباً هفده‌ساله بود روی خوش نشان نمی‌دادند. بن‌لادن به خانواده‌اش گفته بود که امل زنی است «بالغ» و حافظ کل قرآن. مشخص نبود که آیا آن روحانی یمنی که این دختر را به بن‌لادن معرفی کرد با او صادق

نبوده یا این که بن لادن به دیگر زنانش دروغ گفته است. رئیس محافظان بن لادن به یاد می آورد که در اولین روزهای پس از ازدواج با امل، این ازدواج چهارم برای او دردسر زیادی ایجاد کرده و باری بر دوشش نهاده بود؛ با این حال مدتی بعد احساسات بن لادن تغییر کرد.

قبل از وقوع حملات یازده سپتامبر، پدر امل که یک سال بود دخترش را ندیده بود، برای دیدار با او از یمن به افغانستان سفر کرد. او ابتدا در پاکستان ساکن شد تا مأموران القاعده اطمینان حاصل کنند که کسی او را تعقیب نکرده است و سپس او را در سفری پیچ در پیچ، به خانه ای در افغانستان بردند که دارای شبکه ای پیچیده ای از حجرات و گذرگاه ها بود و یک سیستم زهکش زیرزمینی را تشکیل می داد. به احتمال زیاد این خانه در کوهستان تورابورا واقع شده بود. پدر امل در روز دوم حضور در خانه ی دامادش با او ملاقات کرد. بن لادن، که اسلحه ای حمایل کرده بود، بی قرار و عصبی به نظر می رسید؛ زیرا می ترسید که پدر همسرش جاسوس دشمن باشد.

بن لادن برای پدرزنش تلاش های متعدد دشمنان را برای به قتل رساندنش تعریف کرد. وقتی این قصه پردازی ها خاتمه یافت، او از پدر امل به خاطر پرورش دادن چنین دختری تشکر کرد و گفت: «به خاطر خوب تربیت کردنش از شما ممنون ام. فکر نمی کردم او این طور تربیت شده باشد. او خیلی به من شباهت دارد.» بن لادن، برای جلب توجه دیگران، و لخرجی گزاری کرد و به مبارک باد حضور پدرزنش، گاو نری قربانی کرد و امل که اکنون کاملاً می دانست با چه کسی ازدواج کرده به پدرش گفت که می خواهد برای هدف بن لادن جانش را فدا کند.

وقتی امل نوجوان بود، به یکی از پسرعموهایش گفته بود که دوست دارد وقتی بزرگ شد «نامش را در تاریخ ثبت کند.» پسرعمویش در جوابش گفته بود: «تاریخ تو در آشپزخانه ات نوشته می شود.» امل نیز به تندی به او گفته بود: «چرا فکر می کنی تاریخ فقط متعلق به مردان است؟» اکنون، با داشتن شوهری همچون بن لادن، او این بخت را داشت که نام خود را در کتب تاریخ ثبت کند. فرصتی که با زندگی در آن روستای کوچک یمنی هرگز نصیبش نمی شد.

بن لادن هنگام ازدواج با امل چهل و سه ساله بود؛ اما وجود بیست و سه سال اختلاف سنی در شکل گیری عشقی واقعی بین آن ها اصلاً تأثیر مخربی نداشت. یک سال قبل از حملات یازده سپتامبر، اولین فرزند آنان، صفیه، زاده شد. بن لادن به اطرافیان خود گفت

که این نام را از روی نام صفیه که از معاصران پیامبر بوده و یک یهودی را به قتل رسانده انتخاب کرده است. او توضیح داد که امیدوار است دخترش صفیه در آینده به خار چشم یهودیان بدل گردد. امل چهار فرزند دیگر نیز به دنیا آورد که دو تای آن‌ها در ابیت‌آباد پا به جهان گذاشتند.

منشأ آرامش حقیقی بن‌لادن در ابیت‌آباد زندگی خانوادگی‌اش بود؛ زیرا او عمیقاً اعتقاد داشت که چندهمسری و تولیدمثل از جمله فرایض دینی است. او همیشه برای دوستان نزدیکش سخنی منتسب به پیامبر اسلام را نقل می‌کرد: «ازدواج کنید و تعداد خویش را افزایش دهید تا جمعیت ملل مسلمان مضاعف شود.» در کنار دیگر دوستان، به‌شوخ می‌گفت: «من نمی‌فهمم چرا اکثر مردان فقط یک زن دارند. داماد واقعی کسی است که چهار زن داشته باشد.» (این شاید یگانه لطیفه‌ای باشد که از زبان بن‌لادن شنیده شده است.)

زندگی در ابیت‌آباد بدون شک خالی از تجمل بود، اما برای امل زندگی در این‌جا با زندگی در خانه‌ی روستایی پدرش در یمن تفاوت چندانی نداشت. برای تأمین گوشت مورد نیاز خانوادگی پرجمعیت بن‌لادن و خانواده‌های الکویتی و برادرش، هر هفته دو بز در داخل خانه ذبح می‌شد. دیگر مایحتاج خانه نیز بدین‌شکل تأمین می‌شدند: شیر از گاوهایی که در طوبله‌ی سیمانی زندگی می‌کردند، تخم‌مرغ از حدود صد مرغی که در قفس نگه‌داری می‌شدند، عسل در کندوهای مصنوعی مخصوص زنبورعسل و سبزیجاتی مانند خیار نیز در باغ مخصوص سبزی‌کاری خانه تولید می‌شدند. این محصولات خانگی، در کنار خواروباری که از محلی‌ها خریداری می‌شد، مایحتاج خانه را فراهم می‌کردند.

اگر رژیم غذایی آن‌ها خالی از چربی بود، زندگی اجتماعی‌شان دیگر وجود خارجی نداشت. این خانه با فضای سبز اطراف از دیگر خانه‌ها مجزا شده بود و یگانه راه ارتباطی آن جاده‌ای خاکی بود. دیوارهای سه‌ونیم‌متری ساختمان، سیم‌خاردار و دوربین‌های مدار بسته آن‌را به زندانی مینیاتوری بدل کرده بود، به‌طوری‌که هیچ‌یک از اهالی تمایل نداشتند به آن‌جا نزدیک شوند. اگر توپ کریکت بچه‌های همسایه نزدیک آن خانه می‌افتاد، والدین‌شان به آن‌ها شصت سنت می‌دادند تا توپ دیگری بخرند. اگر یکی از بچه‌ها می‌خواست با کودکان بن‌لادن بازی کند و جلوی در اصلی آن خانه

می‌رفت و در می‌زد، بیشتر از بیست دقیقه طول می‌کشید تا کسی به او جواب بدهد. اما فرزندان بن‌لادن به تدریج از خانه خارج شدند؛ آن‌ها اجازه نداشتند نام‌شان را به دیگران بگویند و همچنین به شدت مذهبی بودند، تا حدی که به محض شنیدن صدای اذان مسجد بازی را رها می‌کردند.

دیوارهای داخلی خانه کاملاً بی‌روح بودند، زیرا به علت باورهای افراطی بن‌لادن هیچ‌کس اجازه نداشت به دیوارها تابلو یا عکسی آویزان کند. دستگاه تهویه‌ی هوا در خانه وجود نداشت و فقط چند اجاق گاز قدیمی در آن جا بود؛ آن‌هم در منطقه‌ای که تابستان‌های سوزان و زمستان‌های پرسوزی داشت. در نتیجه، هزینه‌ی قبوض برق و گاز برای خانه‌ای به این بزرگی و با توجه به جمعیتی که در آن زندگی می‌کرد بسیار ناچیز بود و به‌طور میانگین ماهی پنجاه دلار هزینه داشت. همه‌ی اعضای خانواده روی تخت‌های چوبی و در کنار هم شب را به صبح می‌رساندند. گویی که ساکنان خانه در حال گذران اردویی طولانی مدت باشند.

زندگی در مشقت و سختی برای خانواده‌ی بن‌لادن چیز جدیدی نبود. مدت مدیدی بود که رهبر القاعده زندگی‌اش را وقف مقاومت کرده، از تمام امکانات زندگی مدرن دست شسته بود. وقتی بن‌لادن برای جنگ به سودان می‌رفت، روی عدم‌نیاز به دستگاه تهویه‌ی هوا پافشاری می‌کرد و هنگامی که بعدها قصد عزیمت به بیابان‌های قندهار را داشت، خانواده‌ی او حتا آب لوله‌کشی هم نداشتند. یکی از جنگجویان لیبیایی که زمانی با بن‌لادن ارتباط نزدیکی داشت به یاد می‌آورد که او به افرادش می‌گفت: «شما باید پیاموزید دست‌شستن از زندگی مدرن مثل برق، دستگاه تهویه‌ی هوا، یخچال و سوخت الزام است. اگر در زندگی غرق تجمل باشید، رهاکردنش و رفتن به کوهستان برای مبارزه برای شما غیرممکن خواهد بود.»

به‌استثنای فرزند الکویتی که در حوزه تحصیل می‌کرد، کودکانی که در خانه‌ی بن‌لادن زندگی می‌کردند به مدرسه نمی‌رفتند. بنابراین دو زن اول بن‌لادن، که هر دو تحصیل‌کرده بودند، تصمیم گرفتند یکی از اتاق‌های طبقه‌ی دوم ساختمان اصلی را به کلاس درس تبدیل کنند تا بتوانند به کودکان قواعد عربی و قرآن بیاموزند. با استفاده از یک تخته‌سیاه، دو همسر بن‌لادن به‌طور روزانه از کودکان آزمون می‌گرفتند و بن‌لادن که خود را شاعر می‌پنداشت به آن‌ها شعر و ادبیات می‌آموخت. از آن‌جا که بن‌لادن انسانی

منضبط بود، هر روز به تمام اعضای خانواده نحوه‌ی تربیت کودکان را گوشزد می‌کرد، باید‌ها و نباید‌های خانه را به ایشان یادآوری می‌نمود و موعظه‌های مذهبی می‌کرد.

بن‌لادن مدت‌ها در این اندیشه بود که چگونه می‌تواند زندگی خود را در کنار چند همسر به بهترین شکل اداره کند. او با یکی از بهترین دوستانش در مورد چگونگی اداری بیش از یک همسر بحث‌های طولانی داشت. این دو دوست در نهایت بر سر این موضوع به توافق رسیدند که آن‌ها هرگز نباید راه پدر بن‌لادن را در پیش بگیرند. پدر بن‌لادن پیوسته در حال ازدواج کردن و طلاق دادن بود و گاهی وقت‌ها تا بیست زن به‌طور هم‌زمان در عقد نکاح او بودند. این دوست به‌خاطر می‌آورد که بن‌لادن عقیده داشت شریعت اسلام حکم کرده که فقط با چهار زن ازدواج کنیم و باید با آن‌ها به‌طور برابر و یکسان رفتار شود. آن‌ها بر سر این موضوع باهم به اجماع رسیده بودند که: «مرد باید منصف باشد و عدالت را بین همه‌ی آنان به حد کمال رعایت کند، باید زمانش را تقسیم کرده، برای هریک به‌اندازه‌ی کافی زمان اختصاص دهد.»

خبریه به‌خاطر سن بیشتر و اخلاق تندش در سلسله مراتب زنان همیشه اول بود؛ با این حال همیشه بین زنان بن‌لادن مناقشه و تنش وجود داشت. همه‌ی آن‌ها می‌دانستند که باید با چند زن دیگر رقابت کنند و اعتقاد داشتند این چیزی است که خداوند آن‌را مقرر کرده است. به‌منظور ایجاد توازن، بن‌لادن در تمام خانه‌هایش، چه در عربستان سعودی در میانه‌ی دهه هشتاد و سودان در اوایل دهه‌ی نود چه در افغانستان و ایبیت‌آباد، برای هریک از زنانش مکانی مشخص تعیین می‌کرد. در ایبیت‌آباد، هریک از زنان اتاق و آشپزخانه‌ی کوچک و محقری مخصوص به خود داشتند. طبقه‌ی سوم ساختمان اصلی متعلق به امل بود و دو طبقه دیگر متعلق به دو همسر ارشد دیگر بن‌لادن بودند.

بن‌لادن کسی بود که به نقش زنان در جامعه اعتقاد داشت و به این خاطر به همسرانش احترام می‌گذاشت و به آن‌ها می‌گفت که اگر جهاد زندگی را بر آنان سخت کرده، می‌توانند او را ترک کنند. او به این جمله اعتقاد داشت: «زن و شوهر عادلانه کنار هم زندگی کنند یا با مهربانی از هم جدا می‌شوند.» او هیچ‌گاه بر سر همسرانش فریاد نمی‌زد و شاید علتش این بود که، به‌عنوان یگانه فرزند، مادرش رابطه‌ی نزدیکی با او داشت. علی‌رغم این که بزرگ شده بود، هنوز به مادرش عشق می‌ورزید و هرگاه به ملاقاتش می‌رفت، دست و پاهایش را غرق بوسه می‌کرد و همیشه او را صدا می‌زد تا در مورد غذایی که امروز پخته با او صحبت کند.

سرنخ این که بن لادن با داشتن پنجاه و پنج سال سن چگونه می توانسته «آن چه را که برای هر زن کافی بوده» به او بدهد شاید در شیرهی جوی دوسر - نوعی داروی طبیعی افزایش دهنده ی میل جنسی که از جوی دوسر به دست می آید - نهفته باشد که پس از مرگ در خانه اش پیدا شد. از آن جا که بن لادن از خوردن هرگونه داروی شیمیایی امتناع می ورزید، بنابراین تمام داروهایی که مصرف می کرد از گیاهان یا دیگر مواد طبیعی به دست می آمد.

علی رغم این که الکویتی، قاصد مورد اطمینان بن لادن، برادرش و همسران و فرزندان شان نیز در کنار خانواده ی بن لادن زندگی می کردند، از فقر بسیار شدیدی رنج می بردند. حقوق ماهانه ی آن ها مبلغی در حدود صد دلار بود؛ این حقوق از خساست معمول بن لادن نشأت نمی گرفت و علتش این بود که صندوق وجوه بن لادن در حال اتمام بود. یکی از این دو برادر در جواهرفروشی های ایت آباد و راولپندی^{۱۶} که در نزدیکی ایت آباد واقع شده به خرید و فروش النگو و انگشتر مشغول بود که حاصل جمع معاملاتش حدوداً هزار و پانصد دلار می شد. بدون شک این کار کمک می کرد که نیازهای شان کمی برطرف شود.

الکویتی و خانواده اش در خانه ای یک طبقه و محقر زندگی می کردند. دیواری دومتری این خانه را از ساختمان اصلی جدا کرده بود. مریم، همسر الکویتی، فقط به منظور نظافت به ساختمان اصلی تردد می کرد. در بهار سال ۲۰۱۱، او مردی غریبه را که به زبان عربی تکلم می کرد در ساختمان اصلی دید. شوهرش برای او توضیح داد که سال ها پیش نیز غریبه ای در خانه ی اصلی ساکن بوده و به همسرش گفت که نباید درباره ی این موضوع با کسی صحبت کند. بن لادن حتا خود را از کسانی که با او در یک خانه زندگی می کردند پنهان کرده بود.

در بالاترین طبقه ی ساختمان، بن لادن اوقات خوشی را در کنار امل می گذراند. علی رغم وجود دیوارهای سفیدکاری شده، پنجره هایی که دید زیادی به بیرون نداشتند و ایوانی با دیوارهای بلند که نور آفتاب را به اتاق خواب وارد می کرد، این فضا برای بن لادن که رشید و بلندبالا بود تنگ به نظر می رسید. سقف اتاق خواب خیلی کوتاه بود و حدود دو متر ارتفاع داشت. در گوشه ی اتاق حمامی با کاشی های سبز وجود داشت که کف آن کاشی کاری نشده بود و همچنین مستراحی ناقص که چیزی بیشتر از چاله ای روی زمین نبود. بن لادن از این حمام فقط برای رنگ کردن موها و محاسنش استفاده

می‌کرد؛ زیرا علی‌رغم داشتن پنجاه و پنج سال سن، دوست داشت جوان‌تر به نظر برسد. در کنار حمام، آشپزخانه‌ای بسیار کوچک و محقر قرار داشت و سرسرا نیز اتاق مطالعه‌ی بن‌لادن بود، جایی که او کتاب‌ها و رایانه‌اش را گذاشته بود.

محل زندگی تنگ او در ایبیت‌آباد تا حدی خاطره‌ی مخفی‌گاهش در کوهستان‌های تورابورا را برایش زنده می‌کرد. خانه‌ای کاهگلی که با دستان خودش ساخته و شش ماه دوم سال ۱۹۹۶ و ماه‌های ابتدایی سال ۱۹۹۷ را در آن زندگی کرده بود. در آن خانه، بن‌لادن شادترین لحظات زندگی‌اش را سپری کرد. در تورابورا، که نزدیک‌ترین شهر با آن سه ساعت فاصله دارد، آن‌ها محصولات کشاورزی پرورش می‌دادند، نان می‌پختند و نوعی از زندگی بدوی را تجربه می‌کردند. اما در تورابورا بن‌لادن حداقل می‌توانست آزادانه در کوهستان گردش و هوای تازه استنشام کند.

در ایبیت‌آباد بن‌لادن مجبور بود که همیشه در خانه بماند و وقتش را به بطالت بگذراند. او که بدون شک از زمان جوانی فرایض دینی را به‌طور کامل ادا می‌کرد، پیش از طلوع آفتاب از خواب بزمی‌خاست و هفت بار در روز به نماز می‌ایستاد، یعنی دو بار بیشتر از آن چیزی که در شرع اسلام به آن توصیه شده است. برای شنیدن اخبار و سواس شدیدی پیدا کرده بود و باید به‌طور دائم اخبار شبکه‌ی الجزیره و رادیو بی‌بی‌سی را دنبال می‌کرد. در سرمای زمستان در یکی از اتاق‌های خالی طبقه‌ی اول می‌نشست و با استفاده از تلویزیونی فرسوده، فیلم‌های قدیمی خود را با سواس زیاد تماشا می‌کرد. او همچنین کنفرانس‌های خبری باراک اوباما^{۱۷}، رئیس‌جمهور امریکا، را نیز تماشا می‌کرد؛ کسی که رهبران القاعده اذعان می‌کردند به‌اندازه‌ی جورج دبلیو بوش^{۱۸} از او متنفرند. ایمن الظواهری^{۱۹}، معاون اول بن‌لادن، اوباما را یک «کاکاسیاه خانه‌زاد» می‌نامید، زیرا اعتقاد داشت او برده‌ای است که تحت کنترل اربابان سفیدش قرار دارد.

بن‌لادن بخش زیادی از وقتش را به نوشتن در مورد موضوعات مختلف اختصاص می‌داد، از جمله فلسطین، محیط‌زیست و اقتصاد جهانی. او حریصانه کتاب‌هایی را که ضدسیاست خارجی ایالات متحده نوشته می‌شد مطالعه می‌کرد؛ به‌عنوان مثال کتابی با این نام: «دولت نابکار: روش هدایت یگانه ابرقدرت جهان». بن‌لادن به‌طور خاص از کتاب «غرور امپراتوری: چرا غرب جنگ را به‌سمت ترور کشانده است؟» لذت می‌برد. این کتاب سیاست خارجی بوش را نقد می‌کرد و مایکل شوثر^{۲۰}، مسئول سابق بخش بن‌لادن در سیا که سال‌های متمادی به‌دنبال اطلاعات نظامی برای یافتن و کشتن

بن‌لادن بود آن‌را نوشته بود. بن‌لادن از زمان نوجوانی به مسئله‌ی فلسطین علاقه‌ی زیادی داشت، بنابراین کتاب‌هایی که جیمی کارتر^{۲۱}، رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده و استفان والت^{۲۲} و جان میرشیمر^{۲۳}، دانشمندان علوم سیاسی امریکا، در نقد سیاست اسرائیل نوشته شده بودند توجه او را به خود جلب می‌کرد.

این نوعی بازنشستگی راحت برای رهبر القاعده بود. او قادر بود خود را با مطالعه‌ی کتاب و پیگیری اخبار سرگرم کند و البته فرایض دینی را نیز با دقت زیاد ادا می‌کرد. او در کنار سه همسر خود و در احاطه‌ی فرزندان پرشماری که دوست‌شان داشت، قرار گرفته بود. برای مشهورترین و بزرگ‌ترین مجرم تحت تعقیب جهان، این زندگی بدی نبود. به هیچ عنوان بد نبود.